

نوع مقاله: پژوهشی  
تاریخ پذیرش: ۵ آذر ۱۴۰۱  
تاریخ انتشار: ۱۵ اسفند ۱۴۰۱

دوفصلنامه مطالعات  
تفسیر قرآن کریم  
شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

## معناشناسی «والد» و «والدہ» در قرآن کریم

\* سید محمود طیب حسینی

\*\* مطهره سادات طیب حسینی

### چکیده

یکی از مفاهیم مهم قرآن مجید، ناظر به روابط خانوادگی مؤمنان، مفهوم «والد» و «والدہ» است. این دو مفهوم، شش بار در پنج سوره آمده و افزون برآن، یک بار به شکل جمع مؤنث (والدات) و بیست بار به شکل تثنیه (والدین) در سوره های مختلف مکی و مدنی ذکر شده است. تلقی عموم مفسران از مفهوم «والد»، پدر و از «والدہ»، مادر است. مقاله حاضر با روش توصیفی- تحلیلی و با مطالعه کاربردهای «والد» در فرهنگ عربی و قرآن مجید بانگاه موضوعی، در صدد پی جویی تحولات معنایی این واژه برآمده است. یافته های پژوهش، حاکی از آن است که هر دو مفهوم «والد» و «والدہ» در قرآن، به معنای مادر است؛ با این تفاوت که مفهوم نخست به گاه انتساب فرزند به مادر، و مفهوم دوم با نظر به فعل زاییدن، در مورد مادر به کار می رود، اما اطلاق آن درباره پدر فقط در موارد تثنیه و از باب تغییب است. نتیجه آنکه در تفسیر قرآن اولاً باید از حمل کلمات بر معانی مشهور و مرتکز در اذهان پرهیز کرده و به معانی عصر نزولی خود، تفسیر شوند؛ ثانیاً تفسیر کلمات قرآن به چند معنادر صورتی جایز است که شواهد زبانی، آن را همراهی کند.

**واژگان کلیدی:** چند معنایی، معناشناسی، مفاهیم قرآنی، والد، والدہ.

\* استاد گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران؛ tayebh@rihu.ac.ir

\* دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، ایران؛ mst.hosseini@chmail.ir

## بیان مسئله

از زیربنایی ترین مقدمات فهم، تفسیر و تدبر در قرآن، به عنوان کتاب هدایت و تربیت، تحقیق در مفهوم کلمات قرآن و دریافت شناخت صحیح آنهاست. به منظور بهره‌گیری هرچه بیشتر و بهتر از پیام‌های تربیتی قرآنی، بیش از هرچیز، نیازمند درک و دریافت دقیقی از معنای مفاهیم واژگان اساسی آن در حوزه تربیت هستیم. یکی از مفاهیم مهم قرآن مجید، ناظر به روابط خانوادگی مؤمنان، که درک صحیح معنای آن می‌تواند در دریافت پیام‌های تربیتی قرآن و روابط میان فرزندان و والدین تأثیر شگرفی داشته باشد، مفهوم «والد» و «والده» است. تلقی عموم مفسران از مفهوم «والد»، پدر و از «والده»، مادر است. کاربرد «والد» درباره پدر، از چنان رواج و قطعیتی برخوردار است که هر گونه تردید در این کاربرد در نگاه بدروی، مردود است. امانگارندگان در جریان پژوهش درباره مفهوم «أب» در قرآن و تفاوت آن با «والد»، به دیدگاه پاره‌ای لغویان درباره برخی کاربردهای حسی «والد» برخورند که نسبت به معنا و تفسیر مشهور «والد» و «والده» در قرآن ایجاد تردید کرد و ایشان را به انجام این پژوهش، با هدف پاسخ به این سؤالات واداشت:

۱. در فرهنگ عرب و منابع کهن، لغت «والد» و «والده» در چه معنایی به کار رفته‌اند؟
۲. این دو واژه، در قرآن کریم به چه معنایی به کار رفته و از چه تحولی برخودار شده‌اند؟
۳. شناخت معنای این دو واژه، چه تأثیری در فهم قرآن داشته و چه پیام‌های تربیتی به همراه دارد؟ با وجود اینکه مقالات زیادی درباره مفاهیم مختلف قرآن کریم تألیف شده و در آنها به بررسی معنای آن مفاهیم در قرآن پرداخته‌اند، اما مقاله‌ای که به بررسی مفهوم «والد» و «والده» در قرآن پرداخته و تفاوت آن را با مفهوم «والد» بیان کرده باشد، یافت نشد.

### ۱. دیدگاه مفسران و مترجمان در معنای «والد»

مراجعه به تفاسیر و ترجمه‌های قرآن نشان می‌دهد که تقریباً همه مفسران و مترجمان قرآن، به جز مواردی اندک، «والد» و «والده» را در قرآن کریم به ترتیب به پدر و مادر تفسیر و ترجمه کرده‌اند. تفسیر و ترجمه «والده» به مادر، غیرقابل تردید و انکار است، اما مراجعه به منابع لغت می‌تواند ما

را در معنای مشهور «والد» به تردید افکند. این واژه، سه بار در آیات مکی سوره بلد (۱ بار) و لقمان (۲ بار) آمده است.

### ۱-۱. معنای «والد» در سوره بلد

در سوره بلد، خدای تعالی به «والد» سوگند خورده است: «وَالِّيْ وَ مَا وَلَدَ» (بلد: ۳). از ۴۹ ترجمه موجود در برنامه جامع التفاسیر، ۴۳ ترجمه، آن را به پدر و ۶ ترجمه (بلاغی، ۱۳۸۶؛ خسروانی، ۱۳۹۰؛ صلواتی، ۱۳۸۷؛ دهلوی، بی‌تا؛ ناشناس، ۱۳۸۴، ذیل آیه؛ مبتدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۴۹۵) آن را به زاینده ترجمه کرده‌اند. بلاغی مقصود از زاینده را حضرت ابراهیم علیہ السلام و خسروانی، حضرت آدم یا حضرت ابراهیم علیہ السلام دانسته است. ازان‌جاكه زاینده حقیقی فرزند، مادر است، باید گفت که مطابق این ترجمه‌ها، مجازاً به پدر، «والد» اطلاق شده است.

۶۹

### ۱-۲. معنای «والد» در سوره لقمان

در آیه ۳۳ سوره لقمان، از عدم بلاگردانی والد و فرزند از یکدیگر در روز قیامت سخن به میان آمده است: «وَ اخْشُوا يَوْمًا لا يَجْزِي وَالَّدُ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالَّدِ شَيْئًا»؛ «و از روزی بترسید که هیچ پدری بلاگردان فرزند نخواهد شد و نه هیچ فرزندی بلاگردان پدر» (ترجمه طاهری). برخلاف آیه بلد، همه مترجمان، «والد» در این آیه را به پدر ترجمه کرده‌اند؛ به جز ترجمه‌ای متعلق به قرن دهم هجری که آن را به پدر زاینده ترجمه نموده است. تفاسیر قرآن نیز به همین شیوه و با اختلافاتی جزئی، «والد» در هر دو آیه را به پدر با تفصیل یادشده درباره آیه سوره بلد تفسیر کرده‌اند. از مفسران صحابه و تابعین، هیچ روایتی دیده نشد که «والد» در آیه لقمان را تفسیر کرده باشند، اما روایاتی در تفسیر آیه بلد نقل شده است؛ از جمله طرسی می‌نویسد: «مفسران در مقصود از «الوالد» و «ماولد» اختلاف کرده‌اند که مقصود از آن چیست. برخی (عکرمه از ابن عباس) گفته‌اند مقصود از «والد»، هر والد زاینده‌ای است و مقصود از «ماولد»، هر والد نازا است: «الوالد: الذي يلد، وما ولد: العاقر الذي لا يولد له». در این تفسیر، حرف «ما»، نافیه در نظر گرفته شده است (ماولد = نزاد). بعضی (مجاهد، قناده، ضحاک وابی صالح) مقصود از آن را آدم و فرزندانش و بعضی دیگر (ابو عمران جوفی) مقصود از آن را ابراهیم علیہ السلام و فرزندان (عربش که ساکن مکه‌اند) دانسته‌اند،

اما دیدگاه صحیح آن است که این واژه، عام است و هر زاینده‌ای و آنچه می‌زاید را دربرمی‌گیرد» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۷۴۷؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳۰، ص ۱۲۵). طبرسی دیدگاه اخیر را از امام صادق علیه السلام هم نقل کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۷۴۷)، اما ابن عطیه (۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۴۸۳) از ابن عباس دیدگاه عام بودن «والد» و «ولد»، شامل همه انواع حیوان و نسلی که به وجود می‌آورند، به جز آنها که نازا هستند، نقل کرده است: «قال ابن عباس ما معناه: أَنَ الْوَالِدُ وَالْوَلَدُ هُنَّا عَلَى الْعُوْمُومِ فَهُيَ أَسْمَاءُ جِنْسٍ يَدْخُلُ فِيهَا جَمِيعُ الْحَيَّانِ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ جَبَّيرٍ وَعَكْرَمَةُ: وَالِّدٌ مَعْنَاهُ: كُلُّ مَنْ وَلَدَ وَأَنْسَلَ، وَقَوْلُهُ وَمَا وَلَدَ، لَمْ يَبْقَ تَحْتَهُ إِلَّا عَاقِرٌ ذُيْلِي لَيْسَ بِوَالِدٍ الْبَتَّةُ». ماوردی (بی‌تا، ج ۶، ص ۲۷۵) این دو دیدگاه را نیز به دیدگاه‌های فوق افروزد: «۱. «والد»، نازا و «ماولد»، زاینده (از عکرمه) و ۲. «والد»، حضرت محمد ﷺ و «ما ولد»، امت آن حضرت» مشاهده می‌شود که ظاهراً هیچ‌یک از مفسران در تفسیر «والد» به پدر تردید نکرده‌اند.

## ۲. معنای «والد» در فرهنگ عربی

«والد» اسم فاعل از ریشه «ولد» است. ابن فارس می‌گوید: واو، لام و دال، دارای یک معنای اصلی است و آن فرزند آوردن و نسل است، و *تَوْلِدُ الشَّيْءَ* عن الشّيء، یعنی این چیز از آن چیز به وجود آمد» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۴۳). در منابع کهن لغت، همچون العین خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ق)، جمهوره بن درید (۳۲۱ق)، تهذیب اللげ ازهري (۳۷۰ق)، المحيط فی اللغة صاحب بن عباد (۳۸۵ق) والمحکم ابن سیده اندلسی (۴۵۸ق)، واژه «والد» به «شاہ حامل» یعنی گوسفندی که باردار مادر است معنا شده است (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۷۱؛ ازهري، ۱۴۲۱ق، ج ۱۴، ص ۶۱؛ ابن درید، ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۶۸۲؛ ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۶؛ وابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۴۲۹). عبارت صاحب بن عباد صریح تراست. وی (۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۶) می‌نویسد: «والد» گوسفند ماده‌ای است که فرزند زاده است: *وَالْوَالِدُ، الَّتِي قَدْ وَلَدَتْ*. ابن سیده نیز تصريح می‌کند که هم «والد» و هم «والد» به معنای مادر است، با این تفاوت که والد

۱. عبارت فیروزانبادی (۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۸۱) این است: «وَلَدَثٌ تَلْدُ وَلَادًا وَلِادَةً وَلِادَةً وَمَوْلَدًا وَهِيَ وَالِّدُ وَالِّدَةُ وَشَاءُ وَالِّدُ وَالِّدَةُ وَوَلَدُ».

بر فعل زادن و والد بر نسبت مادری دلالت می‌کند. ثعلب، از نحویان مشهور نیز اطلاق این دو واژه را درباره زن و هر بارداری که فرزند به دنیا می‌آورد نقل کرده است: «وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وِلَادَةً، وِإِلَادَةً - عَلَى الْبَدْلِ - فَهِيَ وَالِدَةُ، عَلَى الْفِعْلِ، وَوَالِدُ، عَلَى النَّسَبِ، حَكَاهَ ثَعَلْبُ فِي الْمَرْأَةِ وَكُلُّ حَامِلٍ تَلَدُّ.» در آثار یادشده گزارشی از اطلاق «والد» بر پدر نیامده است، اما از اواخر قرن چهارم به بعد، در برخی منابع همچون: صحاح جوهري (۳۹۳ق) (۱۳۷۶)، ج ۲، ص ۵۵۳)، مفردات راغب (نیمه اول قرن ۵) (۱۴۱۲ق، ص ۸۸۳)، مقدمه الادب زمخشri (۵۳۸ق) (۱۳۸۶، ص ۴۴) و منابع متأخرتر (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۶۷؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۶۷۱)، «والد» را مرادف با «آب» و «والد» را مرادف با «أم» شمرده‌اند. جوهري گوید: «والد» به معنای پدر و «والد» به معنای مادر است و به هر دوی آنها «والدان» گویند. از ابن سکیت نقل شده که «عرب به گوسفند آبستن، شاة والد» گوید» (جوهري، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۵۳). مشاهده می‌شود که جوهري نیز به نقل از ابن سکیت از کاربرد «والد» برای گوسفند ماده، که نقش مادر دارد، خبر داده است.

بنابراین چنان‌که ملاحظه می‌شود، به نظر لغویان کهن، «والد» مؤنث شمرده شده و درباره گوسفند و یازنی که باردار است و فرزند به کار می‌رفته است. همچنین در این منابع، از کاربرد تثنیه «والدان» در معنای پدر و مادر یاد نشده است، اما کاربرد تثنیه این کلمه در ۲۰ آیه قرآن، دلیلی کافی و محکم از رواج این واژه در عصر نزول و قبل از آن است. اگرچه به نظر لغویان متأخر، کاربرد «والدین» در معنای پدر و مادر از باب تغییب جانب پدربر مادر است (ر.ک: فیومی، ۱۴۱۴ق؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل «ولد»)، اما با توجه به شواهد منابع کهن لغت، به طور طبیعی در مورد این کلمه باید جانب مادر بر پدر غلبه داده شده باشد. این احتمال، دور از ذهن نیست که با کاربرد گسترده واژه مثنای «والد» در قرآن کریم در دوره اسلامی و از همان صدر اسلام، واژه «والد» از «والدان» برگرفته شده و درباره پدر به کار رفته است. از اینجا بود که در منابع دینی، واژه «والد» در معنای پدر کاربرد یافته و مفسران نخستین صحابه و تابعان، به طور گسترده، «والد» در قرآن کریم را به معنای پدر تفسیر کرده‌اند. به هر روی، تردیدی نیست که در همان دهه‌های نخستین پس از هجرت، واژه «والد» به معنای پدر، کاربردی رایج و شایع داشته است؛ چنان‌که در کلمات امیر المؤمنین علی‌الله‌آل‌الله در معنای پدر به کار رفته است (به عنوان مثال ر.ک: شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۴۶ و ۳۹۱).

برخلاف منابع لغت اولیه، که از کاربرد «والد» درباره پدر یاد نکرده‌اند، در منابع روایی، شواهد متعددی دال بر رواج کاربرد «والد» به معنای پدر وجود دارد. نتیجه آنکه بر اساس شواهد لغوی، کاربرد واژه «والد» در دوره قبل و بعد از نزول قرآن در معنای مادر، قطعی بوده و کاربرد این واژه بعد از عصر نزول در منابع روایی و تفسیری بر پدر قطعی است، اما کاربرد این واژه در دوره جاهلی و قبل از نزول قرآن در معنای پدر، مورد تردید است. می‌توان گفت که با فرض کاربرد واژه «والد» در دوره جاهلی و زمان نزول قرآن در معنای پدر، می‌توان این واژه را همانند برخی واژه‌های مشابه (ر.ک: ادامه مقاله) برخوردار از کاربردی دوگانه (هم به معنای مادر و هم به معنای پدر) معرفی کرد. در نتیجه، این واژه را در قرآن کریم، قابل تفسیر به هر دو معنا دانست.

### ۳. تفاوت «والد» با «والدہ»

با توجه به معنایی که در منابع کهن لغت برای «والد» گزارش شد، برخلاف نظر برخی لغویان متأخرتر که «والد» را با «أب» مترادف شمرده‌اند، «والد» با «والدہ» مترادف و هر دو به معنای مادر است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این دو واژه، کاملاً و از همه جهات با یکدیگر مترادف‌اند یا تفاوت‌هایی میان آن دو شناخته شده است؟ در پاسخ باید گفت مطابق نقل لغویان، میان دو واژه «والد» و «والدہ» تفاوت وجود دارد.

پیش‌تر اشاره شد که ابن سیده (۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۴۲۹) از ثعلب نقل کرده است که «والدہ» بر فعل و «والد» بر نسبت دلالت می‌کند، یعنی به مادر از این جهت «والدہ» گویند که کار و عمل زاییدن را انجام می‌دهد و به همو از آن جهت که فرزند به او نسبت داده می‌شود «والد» گویند: «فهی والدۃ، علی الفعل، و والد، علی النسب». این تفاوت در برخی کتاب‌های لغت متأخر نیز بازتاب یافته است (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۶۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۴۲۶؛ موسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲)؛ بنابراین هنگامی که بخواهند از نسبت مادر به فرزند یاد کنند و بگویند این زن، مادر فلانی است، ازاوه به «والد» یاد می‌کنند و هنگامی که بخواهند از زنی به عنوان زاییده و به دنیا آورند فرزندی یاد کنند و به عمل زاییدن وی اشاره کنند، ازاوه به «والدہ» یاد می‌کنند. این تفاوت، شواهد فراوان و مختلفی در زبان عربی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

## ۱-۳. «حامل» و «حامله»

هر دو به معنای باردار و از کلمات مختص به زن است که اولی را به جهت نسبت و دومی را به جهت فعل به زن، نسبت می‌دهند؛ یعنی هنگامی که بخواهند به زنی نسبت بارداری دهند، به وی «حامل» و هنگامی که بخواهند عمل بارداری را نسبت دهند، به وی «حامله» می‌گویند (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۳۶۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۱۶۸). جوهري (۱۳۷۶، ج ۴، ص ۱۶۷۶) به نقل از نحويان کوفه می‌گويد: «حامل» به عنوان نعت و وصف زن به بارداري (آبستني) به کار می‌رود و اختصاص به جنس مؤنث دارد، و «حامله» برای معنایي اعم از بارداري یا حمل باربر پشت يا سر به کار می‌رود و به چنین شخصی «حامل» نمی‌گویند. فيومي (۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۵۱) نيز «ة» در «حاملة» را داخل بر مبالغه دانسته و صفت «حامل» را مشترک میان مذکرو مؤنث شمرده است، اما دیدگاه ثعلب، از شواهد بيشتری ب Roxوردار است. از سخن جوهري، همان نظر ثعلب هم قابل برداشت است؛ یعنی «حامل»، وصف زن باردار است و «حاملة» برای دلالت بر فعلیت بارداري وی به کار می‌رود: «يقال امرأة حامل و حاملة. فمن قال حامل قال هذا نعت لا يكون إلا للإثاث ومن قال حاملة بناء على حَمَلْتُ فهى حاملة». (جوهري، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۱۶۷۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۰۶ و ر.ك: ازهري، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۵۸) که همین دیدگاه را به نقل از ابن سکیت از فراء آورده است).

## ۲-۳. «مُرِضٍع» و «مُرِضَعَة»

به معنای شيردهنده است که هر دو از وصف‌های مختص به زنان است با اين تفاوت که «مرضع» بر نسبت شيردادن و «مرضعة» بر عمل و فعل شيردادن دلالت می‌کند (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۰۵) یعنی به زنی که دارای شير و فرزند شيرخوار باشد «مرضع» و به زنی که در حال شيردادن فرزندش باشد «مرضعة» گويند (فراهيدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۷۰؛ جوهري، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۲۲۰). ازهري (۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۰۰) هم گفته است: «امرأة مُرِضَعٍ» به زنی گويند که فرزند

۱. اين امكان نيز وجود دارد که منظور جوهري اين باشد که اگر زنی باردار باشد، به او «حامل» گويند، اما اگر باري را بارپشت يا روی سر خود حمل کند به او «حاملة» گويند تا ميان وي و مردی که باربر پشت خود حمل می‌کند، تفاوت باشد. در اين صورت، دیدگاه وی دارای نکته متفاوتی است و با نظر دیگر لغويان متفاوت است.

شیرخواری دارد، اما «امرأة مرضعة» آن است که سینه در دهان فرزند گذاشته و در حال شیر دادن به اوست. وی دیدگاه‌های دیگری (از هری ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۹۹) را هم در این باره نقل کرده است: «نحویان در باب علت دخول «ة» در واژه «مرضعة» اختلاف کرده‌اند. به نظر فراء، «مرضعة» مادر است و «مُرْضَعَة» زنی است که کودکی با اوست و در حال شیر دادنش است. اما اگر به مادر «مُرْضَعَة» بگویند به این جهت است که صفت شیر دادن، مختص به جنس مؤنث است (مانند «حائض» و «طامت» که به زن اختصاص دارد) و به زنی گفته می‌شود که کودکی با او همراه است که به وی شیر می‌دهد. اخفش گوید: حرف «ة» داخل بر «مرضعة» بر فعل شیر دادن و «مُرْضَعَة» بر صفت شیر دادن دلالت دارد. ابوالعباس (ثعلب) گفته که سخن اخفش خطایست. ابوزید هم گفته که «مرضعة» به زنی گویند که در حال شیر دادن بچه است، اما «مُرْضَعَة» زنی است که شیر دادنش نزدیک شده، اما هنوز شیر نداده است. همچنین به معنای زنی است که با او کودکی شیرخوار همراه است. خلیل نیز گفته است «مُرْضَعَة»، زن دارای شیر است.

ابن سیده (۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۰۵) به جز دیدگاه یادشده، این دیدگاه را نیز نقل کرده است: «ثعلب گفته «مرضعة» زنی را گویند که شیر می‌دهد، چه خود صاحب فرزند باشد یا فرزند نداشته باشد، و «مُرْضَعَة» زنی را گویند که فرزندی با او نیست، و یا ممکن است با او فرزند همراه باشد. به هر روی، تردیدی نیست که «مُرْضَعَة» و «مرضعة» از صفات اختصاصی زنان بوده و با تفاوت یادشده در مورد زن به کار می‌روند.

### ۳-۳. «ناکح» و «ناکحة»

هر دو به معنای زن شوهردار و درباره زنان به کار می‌رود. ابن سیده (۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۶) می‌گوید: «امرأة ناكحة» يعني زن دارای شوهر؛ چنان‌که در بیت زیر، این واژه در وصف زن به کار رفته است:

أَحَاطَتْ بِخَطَابِ الْأَيَامِي وَظِلَقَتْ  
غَدَائِذٍ مِنْهُنَّ مَنْ كَانَ نَاكِحاً

و «ناکحة» نیز در بیت زیر به همین معنا به کار رفته است:

و مِثْلُكَ ناحْتَ عَلَيْهِ النِّسَاءُ      من بین بِكْرٍ إِلَى نَاكِحَهٖ<sup>۱</sup>

۱. و فردی مانند تو، زنان از باکره و شوهردار بر او نوحه کردند.

احتمالاً در اینجا نیز همان تفاوت نسبت و فعل بین «ناکح» و «ناکحة» وجود داشته باشد؛ یعنی به زن دارای شوهر، «ناکح» وزنی که در حال شوهر کردن باشد، «ناکحة» گویند.

#### ۴-۳. «طالق» و «طالقة»

از دیگر واژه‌های مشابه، واژه «طالق» است که به دو شکل مذکور و مؤنث (طالق و طالقة)، هر دو بر زن اطلاق می‌شود. به نظر خلیل، به زنی که شوهرش او را طلاق دهد، «طالق»، و به زنی که فردا طلاقش خواهد داد، «طالقة» گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۰۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۴۱۲؛ ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۳۲۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۲۵؛ فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۷۶). بعضی نیز گفته‌اند اطلاق «طالقة» بر زن به اعتبار وصف است؛ زیرا زنی که فردا طلاق داده خواهد شده، امروز به او «طالقة» گفته می‌شود که وصف وی برای فرداست و هنوز فعل طلاق واقع نشده، اما بعضی عکس این را گفته و در «طالقة» معنای فعل طلاق (انجام طلاق نسبت به وی) را دیده‌اند (ازهri، ۱۴۲۱، ج ۹، ص ۱۸؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۳۰۳). همچنین به شتر ماده‌ای که زانوبند او را باز کرده و در قبیله رها کنند تا در محدوده آن هر جا که بخواهد بچرد، و از محدوده چراگاه هم دور نمی‌شود، «طالق» و «طالقة» گویند و نیز به شتر ماده‌ای که او را در آغلش رها کرده وندوشند، «طالق» گویند (ازهri، ۱۴۲۱، ج ۹، ص ۱۹). ابن سیده با اینکه در موارد مشابه، میان شکل با «ة» و بدون «ة» تفاوت گذاشته بود، درباره این کلمه تفاوتی بیان نکرده است (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۳۲۵) به هر روی، کاربردهای «طالق» و «طالقة» در فرهنگ عرب، هر دو به زن اختصاص دارد.

#### ۵-۳. «مطفل»

یعنی زن دارای طفل و «أَطْفَلُ» هر زن یا جنس ماده را گویند هنگامی که بزاید و به آن زن یا ماده، «مُطْفِلٌ» و «مطفلة» گویند (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۱۴۱۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ و فراهیدی، ۱۴۰۹، ذیل ماده « طفل»). ابن سیده (۱۴۲۱، ذیل ماده « طفل») نیز گوید: به هر صاحب طفلى، از انسان یا حیوان، «مطفل» گویند.

## ۶-۳. «حائض» و «طامت»

به جز شواهد یادشده، اختصاص کلماتی مانند «حائض» و «طامت» (زن تازه حیض شده)، با صیغه مذکر و بدون «ة» به زنان، دیدگاه اختصاص و کاربرد «والد» در مورد مادر را پشتیبانی می‌کند. البته در مورد واژه نخست یعنی «حائضه» نیز نقل شده، اما لغویان تفاوتی میان «حائضه» با «حائض» بیان نکرده‌اند (ر.ک: ازهri، ۱۴۲۱ق، ج۵، ص۱۰۳؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج۳، ص۱۰۷۳؛ مدنی، ۱۳۸۴، ج۳، ص۴۰۸؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج۲، ص۵۰۳). برای این دو واژه، شکل مؤنث یا با «ة» آن یافت نشد که همانند مرضع و مرضعة بر نسبت و فعل دلالت کنند.

## ۴. کابرد مشترک برخی واژه‌های مذکور

در فرهنگنامه‌ها گاه از واژه‌هایی یاد شده که در عین آنکه به صیغه مذکراست، در مورد مؤنث و مذکر، هر دو کاربرد دارد. مانند واژه «راجع»، اسم فاعل از «رجع». این واژه در زبان عرب به معنای زنی است که بعد از درگذشت شوهرش نزد خانواده‌اش برگردد (جوهری، ابن منظور، صاحب بن عباد، ازهri، ابن فارس وزبیدی، ذیل ماده «رجع»). همچنین به شتریا ماده الاغی که تصور می‌شود باردار است، و سپس خلاف آن ثابت می‌شود «راجع» گویند (همان)، اما همین واژه، درباره (مرد) بیماری که بعد ابتلا به بیماری و شدت آن، بهبودی یافته است نیز به کار می‌رود (ر.ک: ازهri، ابن منظور، ذیل ماده «رجع»). این واژه، همچنین به معنای بازگشت‌کننده، یعنی اسم فاعل از رجوع به معنای بازگشتن نیز کاربرد دارد (حمیری، ۱۴۲۰ق، ذیل ماده «رجع»).

نمونه دیگر از این دست، واژه «فاقد» است. در منابع لغت کهن برای «فاقد»، این معانی بیان شده است: زنی که فرزند، شوهر یا دوست خود را از دست داده است (ابن عباد، ۱۴۱۴ق و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «فقد») و زنی که بعد از فوت شوهرش ازدواج می‌کند. در فرهنگ عرب توصیه می‌کنند که با زن مظلقه ازدواج بکن، اما با زن فاقد (زنی که شوهرش مرده) ازدواج نکن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «فقد»). «فاقد» درباره آهو، گاو و کبوتر ماده به کار می‌رود و آن آهو یا گاوی است که بچه آن، شکار حیوان دیگر شود (مدنی، ۱۳۸۴ و زبیدی، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «فقد») یا بچه‌اش به مرحله‌ای برسد که خود غذا بخورد و از شیر خوردن گرفته شود (ابن سیده، ۱۴۲۱ق،

ذیل ماده «فقد»). حال همین واژه «فاقت» (به معنای از دست دادن چیزی)، درباره مذکور نیز به کار می‌رود، از ریشه «فقدتُه» یعنی آن چیز را از دست دادم و گم کردم (ر.ک: زبیدی، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «فقد»).

بنابراین، این شواهد تردیدی نمی‌گذارد که «والد» و «والدة» در فرهنگ عرب جاهلی و عصر نزول، از اختصاصات زنان بوده و هر دو در مورد مادر، به اعتبار صفت زایندگی که مختص زن است، به کار می‌رود با این تفاوت که در یکی، اعتبار وصف زن و نسبت وی برای مادر بودن و مادری کردن و دیگری، به اعتبار فعل زایندگی لحاظ شده است. براین اساس باید گفت که «والدان»، نخست تثنیه «والد» و «أب» بوده و سپس تصور شده که «والدان»، تثنیه «والد» به معنای پدر و «والدة» به معنای مادر است و از اینجا، واژه «والد» در معنای پدر هم به کار رفته و «والدان» تثنیه «والد» به معنای پدر و «والدة» به معنای مادر تلقی شده است؛ همان‌گونه که «ابوین»، تثنیه «أب» و «أم» است.

## ۵. کاربرد «والد» و «والد» در قرآن مجید

واژه «والد» به صیغه مفرد مذکر و مؤنث و تثنیه «والدان - والدین» و جمع مؤنث (الوالدات) مجموعاً ۲۷ بار در قرآن آمده که ۲۰ بار تثنیه، و هریک از «والد» و «والدة» ۳ بار آمده است. در بحث لغوی، این نتیجه به دست آمد که در فرهنگ عربی عصر نزول، «والدة» به مادر گفته می‌شود به لحاظ نسبت دادن فعل زاییدن و به دنیا آوردن به وی و نیز واژه «والد» به مادر گفته می‌شود به لحاظ نسبت دادن فرزند به وی و بیان نسبت و جایگاه مادری وی. به منظور سنجش درستی این برداشت و تفاوت، کاربرد هریک از دو واژه یادشده را در آیات شش‌گانه بررسی می‌کنیم. سیاق در سه آیه، شاهد روشنی براعتبار معنای فعل زادن در معنای «والدة» است. دو آیه از این سه آیه، تعبیر «والدة» را در ارتباط با مادر عیسیٰ ﷺ، حضرت مریم علیها السلام به کاربرده است:

﴿وَ بَرَّا بِوَالدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَارًا شَقِيًّا﴾ (مریم: ۳۲)؛ «و مرا نسبت به مادرم نیک‌رفتار گردانیده، و خود کامه‌ای نگون بخت قرار نداده است».

در این آیه، حضرت عیسیٰ سفارش خداوند به نیکی کردن به مادرش را یادآوری میکند. تعبیر به «والدة» در اینجا بیانگر علت سفارش به نیکی کردن فرزند به مادر است و آن، فعل زادن و به دنیا آوردن است نه صرف نسبت مادر و فرزندی. همین سبب و علت، در آیه ذیل هم دیده می‌شود:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى الِّدَّيْتَكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُّسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ إِذْ عَلَمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنجِيلَ...﴾ (مائده: ۱۱۰)؛ «یاد کن که خداوند فرمود: ای عیسیٰ پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور هنگامی که تو را با روح القدس پشتیبانی کردم که در گهواره و در میانسالی با مردم سخن می‌گفتی و هنگامی که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم». در اینجا، سخن از یادکرد نعمتی بزرگ بر عیسیٰ و مادرش است که او را بدون داشتن پدر به دنیا آورده است. دلیل تعبیر به «والدة»، که دلالت بر فعل زادن می‌کند، به جای «والد»، که صرفاً ناظر به نسبت مادری فرزندی است، این است که عیسیٰ (یا مخاطب) را به این نعمت خدا توجه دهد که مریم (س) بدون داشتن همسر، فرزندش را به دنیا آورده است.

در آیه سوم، سخن از حق یا تکلیف مادران در شیردادن به فرزندانشان به مدت دوسال است، بنابراین طبیعی است که بیان چنین حکمی اقتضا دارد از مادر با تعبیر «والدة»، که به فعل زادن اشاره دارد، یاد شود: ﴿وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أُولَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَ الرَّضَاعَةَ...﴾ (بقره: ۲۳۳)؛ مادران [طلاق گرفته] دوسال تمام فرزندان خود را شیر دهنده؛ [این حکم] برای کسی است که بخواهد [وظیفه] شیردادن را به طور کامل انجام دهد».

در ادامه آیه آمده است که نه مادر باید به خاطر فرزندش از ناحیه پدر زیان ببیند و نه کسی که فرزند برایش دنیا آمده (پدر) به خاطر فرزندش از ناحیه مادر زیان ببیند: ﴿لَا تُضَارَ وَالِّدَّةُ بِوَلَدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ...﴾ (بقره: ۲۳۳). مشاهده می‌شود که در هر دو بخش آیه که از مادران به «والدات» و «والدة» یاد شده، فعل زادن و به دنیا آوردن فرزند، در احکام مطرح در آیه، یعنی شیردادن و زیان ندیدن، نقش اصلی را بر عهده دارد. جالب است که در اینجا از پدر، نه به عنوان «والد»، بلکه به عنوان «مولود له» یاد شده که همین تعبیر درباره پدر، خود شاهدی است براینکه در قرآن، «والد»

به معنای مادر است، نه پدر.

برخلاف واژه «والدۀ»، واژه «والد» در دوبار کاربردش در آیه ۳۳ سوره لقمان، مخاطبان را از روز رستاخیز بیم و هشدار می‌دهد: روزی که هیچ والدی قادر نیست از جانب فرزندش چیزی را ادا یا کفایت و یا دفع کند، و هیچ فرزندی هم نمی‌تواند از والدش چیزی را ادا یا کفایت و یا دفع کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ احْسُنُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي الَّذِي عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِّيِّ شَيْئًا﴾؛ (ای مردم! از پروردگار تان پروا کنید و از روزی به راسید که هیچ والدی نیست که از جانب فرزندش چیزی را ادا (یا کفایت) کند و هیچ فرزندی نیست که از ادا (و کفایت کننده) چیزی از جانب والدش باشد).

با توجه به مباحث لغوی، نزد عرب جاهلی و عصر نزول، کاربرد «والد» و واژه‌های مشابه آن درباره جنس مؤنث، امری رایج بوده است. به علاوه، فضای آیه و مضمون آن که ناظر به احوال قیامت است، اقتضاء می‌کند از واژه‌ای بهره گیرد که دارای عمیق‌ترین بار عاطفی میان انسان‌ها باشد، و تجربه بشری، این رابطه عمیق را بیش از هر کس، حتی بیش از پدر، میان مادر و فرزند می‌بیند. روشن است که آیه شریفه، در مقام بیم دادن انسان‌ها نسبت به روزی است که احدی، حتی کسانی که عمیق‌ترین محبت را نسبت به دیگری دارد نیز نمی‌تواند برای محبوب خود خدمتی کند یا شری را از او دفع نماید. آنکه نسبت به هر فردی از چنین رابطه عاطفی و محبتی عمیق برخوردار است، مادر است نه پدر. از سوی دیگر، هر چند هر فرزندی، محبت عمیقی نسبت به پدر خود دارد، اما معمولاً بیشترین و عمیق‌ترین محبت، عاطفه و احسان خود را نثار مادر می‌کند. قرآن هم در همه مواردی که در صدد تشویق مؤمنان به احسان در حق پدر و مادر است، با به کار بردن تعبیر «والدین» به جای «ابوین»، این گرایش فطری را تأیید و بر آن تأکید کرده است (ر.ک: ادامه مقاله). بنابراین باید هماهنگ با لغت و فرهنگ عرب، «والد» در این آیه را به مادر معنا کرد تا بیم و هشدار آیه نسبت به مخاطب به اوج رسیده و او را از هر گونه امید داشتن به هر فرد دلسوزی مأیوس گرداند. مقتضای بیم دادن از این صحنه هراس‌انگیز، هیچ مناسبی با فعل زادن ندارد؛ بلکه نسبت مادری و فرزندی، محور سخن خواهد بود، و همین دلیل عدول از واژه «والدۀ» به واژه «والد» است. حال اگر تبیینی را که فخر رازی از این آیه شریفه بیان کرده دوباره مرور کنیم و مادر را

به جای پدر در تفسیر واژه «والد» بنهیم، هشدار و بیم آیه از روز رستاخیر و کفایت نکردن احدي از انسان‌ها به نزدیکان خود به اوج می‌رسد و انذار آیه، بازدارند هتر خواهد شد.

باین حال، اگر این احتمال را پی‌ذیریم که در دوره معاصر، با نزول قرآن، واژه «والد» در معنای پدر نیز به کار میرفته است، نادرست نخواهد بود که «والد» در این آیه شریفه را به پدر هم قابل تفسیر بدانیم، و با تفسیر «والد» به پدر، غرض این آیه شریفه در عدم کفایت والد از فرزند و بالعکس به درستی به مخاطب منتقل خواهد شد. فخر رازی با توجه به این معنا، غرض آیه شریفه را چنین بیان کرده و می‌نویسد: شخص مجرم، هنگامی که بداند کسی را دارد که در حمایت ازاونزد پادشاه سخن بگوید، ترسی به دل راه نخواهد داد؛ از این رو خدای تعالی در این عبارت، دو شخصی را که نهایت محبت و دلسوزی نسبت به یکدیگر دارند، یعنی پدر و فرزند را ذکر کرد تا با نزدیک ترین و پایین‌ترین مرتبه استدلال کند برای بالاترین مرتبه؛ زیرا هنگامی که پدر، با این همه دلسوزی و محبت‌ش به فرزند، برای فرزندش کاری انجام ندهد و نتواند کاری انجام دهد، دیگران به طریق اولی، کاری انجام نخواهند داد. همچنین در ذکر پدر و فرزند با هم نکته لطیفی نهفته است و آن اینکه برخی از کارها هستند که پدر باید عهده‌دار انجام آن نسبت به فرزند شود، مانند پرداخت مال و تحمل برخی درد و رنج‌ها؛ درحالی که فرزند هیچ‌گاه به اندازه‌ای که پدر برای فرزندش هزینه می‌کند، حاضر نیست برای پدرش هزینه کند و درد و رنج او را تحمل کند؛ در مقابل، برخی از امور است که فرزند برای انجام آن نسبت به پدرش مبادرت می‌کند، درحالی که هیچ‌گاه پدر به اندازه فرزند، حاضر به تحمل آن نیست، مانند اهانت به پدر، که فرزند، آن را تحمل نکرده و در برابر آن عکس‌العمل نشان می‌دهد، زیرا هر کس بخواهد پدر کسی را نزد قاضی یا حاکمی احضار کند، پسر به آسانی آن تحقیر و توهین را از پدرش دفع کرده و خودش به جای پدر نزد حاکم و قاضی حاضر می‌شود، و چنان‌چه کار به تحمل رنجی منتهی شود که موجب خواری پدر گردد، پسر با جان خود، آن را از پدر دفع کرده و خود آن را تحمل می‌کند. بنابراین عبارت: «لَا يَجْزِي وَالِّدُ عَنْ وَلَدِهِ» در مقام دفع درد و رنج از فرزند است، و عبارت «وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِّدِهِ شَيئًا» در صدد دفع تحقیر و توهین نسبت به پدر است... (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۵، ص ۱۳۲-۱۳۳).

سومین مورد کاربرد واژه «والد» در قرآن، در آیه ۳ سوره بلد دیده می‌شود: «وَالِّدُ وَ ما وَلَدَ»؛ «وَ

سوگند نمی خورم به والد و به آنچه که زاده است». در آغاز مقاله، دیدگاه‌های مترجمان و مفسران نقل شد که بالاتفاق، «والد» در این آیه را به پدر معنا کرده و مقصود از آن را حضرت آدم، یا ابراهیم، یا عموم پدران دانسته‌اند، اما برخلاف دیدگاه مفسران، نه تنها هیچ شاهد لغوی، این برداشت را همراهی نمی‌کند، بلکه شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه مقصود از «والد» در این آیه نیز مادر است. اولاً چنان‌که در بحث لغوی بیان شد، اساساً زادن و به دنیا آوردن، نقش مادر است نه پدر، و در این آیه، فعل زادن (و ما ولد) را به «والد» نسبت داده است. ثانیاً، قرآن در آیه ۲۳۳ بقره، برای پدر «مولود له؛ کسی که فرزند برای او زاده شده است» را انتخاب کرده، نه «والد» را. ثالثاً برخی قرآن‌پژوهان معاصر برآورد که متناسب با سیاق سوره و قسم آغازین آن، «والد»، ناظر به سنت زاد و ولد در میان مردم و پی در پی بودن نسل‌ها و آمدن طبقه‌ای بعد از طبقه‌ای دیگر در شهر مکه، و به طور مطلق در سایر مناطق زمین است. به عبارت دیگر آیه شریفه، به اوضاع و احوالی توجه می‌دهد که هر فرزندی از والد(مادر) ش به ارث می‌برد (ر.ک: بنت الشاطی، بیتا، ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۶).

## ۶. بررسی کاربرد «والدین» در قرآن مجید

پیشتر اشاره شد که در قرآن، ۲۰ بار صیغه مثنای «والد»، یعنی «والدان» یا «والدین» آمده است که مثنای «والد» است، نه «والدة»؛ زیرا مثنای «والدة»، «والدتان» یا «والدتین» می‌شود، و مبتنی بر مباحث لغوی و کاربرد قرآنی، باید «والد» را به معنای مادر گرفت. در نتیجه، «والدین» تثنیه «والد» و «آب» خواهد بود که در این واژه (والدین) با نظر به زایندگی مادر و به وجود آوردن فرزند، جانب مادر که زاینده حقیقی است، بر پدر ترجیح و لفظ «والد» بر «آب» غلبه داده شده و تثنیه بسته شده است؛ همان طور که «ابوین»، تثنیه «آب» و «ام» است، نه تثنیه «آب» و «ابة»، و در واژه «أبوين»، جانب پدر، که نقش تأمین غذا و هزینه و معاش و امکانات زندگی را دارد و معنای اساسی «آب» است، جانب پدر بر مادر ترجیح داده شده و به لفظ «ابوین» تثنیه بسته شده است. براین اساس، مبتنی بر مباحث لغوی درباره «والد» و «والدة» باید گفت که در واژه «والدین»، به دلیل غلبه دادن «والد = مادر» بر «آب = پدر»، جانب مادر و نقش و جایگاه وی، بر پدر تقدیم دارد؛ در نتیجه، هر

جا در قرآن «والدين» به کار رفته، مادر مقدم داشته شده است، برخلاف «أبوين» که هر جا آمده، پدربر مادر مقدم داشته شده است. برای اثبات این فرضیه باسته است در مجال مستقل دیگری کاربردهای «والدين» در قرآن بررسی شده و با کاربردهای «أبوين» مقایسه گردد. در صورت اثبات فرضیه یادشده، تعبیر «والدين» در قرآن، خود دلیلی بر تأیید و اثبات این بحث لغوی است که «والد» در لغت و قرآن به معنای مادر است نه پدر.

از برخی آيات شریفه قرآن می‌توان استفاده کرد که در لفظ «والدين»، مادر مقدم برپدر است، از جمله دو آیه:

﴿وَوَصَّيْتَا إِلِّي إِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهُنَّا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامِينِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾  
(لقمان: ۱۴).

﴿وَوَصَّيْتَا إِلِّي إِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا... قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنِ اشْكُرْ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَ﴾  
(احقاف: ۱۵).

در آیه نخست، ابتدا به احسان و نیکوکاری نسبت به پدر و مادر سفارش می‌کند، سپس در ادامه، دلیل این سفارش را سختی‌ها و ضعف‌ها و ناخوشی‌های مادر در جریان بارداری و وضع حمل و شیردادن فرزند، حداقل به مدت سی ماه را یاد کرده است، و این همه رنج مادر را علتی برای شکرگذاری از مادر و پدر، بعد از شکر خداوند معرفی می‌کند.

از برخی روایات نیز تقدیم مادر در مدلول «والد» فهمیده می‌شود. در یک روایت، هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردی نزد رسول خدا علیه السلام آمد و گفت: ای رسول خدا! به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت پاسخ داد: به مادرت. باز پرسید: بعد از مادرم به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت فرمود: به مادرت. دوباره پرسید: بعد از مادرم به چه کسی نیکی کنم؟ باز حضرت پاسخ داد: به مادرت. بار چهارم پرسید: بعد از مادر به چه کسی نیکی کنم؟ رسول خدا علیه السلام فرمود: به پدرت (عروسوی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۰۰).<sup>۱</sup>

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که مردی نزد رسول خدا علیه السلام آمد و از آن حضرت

۱. متن روایت این است: عَلَيْيُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَمَّيْرٍ عَنْ هَشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَبْرُرْ؟ قَالَ: أَمْكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَمْكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَبَاكَ.

درباره نیکی کردن به مادر و پدر پرسید. پیامبر ﷺ در پاسخش فرمود: به مادرت نیکی کن، به مادرت نیکی کن، به مادرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن، و حضرت سفارش به نیکی کردن به مادر را به سفارش به نیکی به پدر مقدم داشت (عروسوی حویزی، ج ۴، ص ۲۰۱).<sup>۱</sup>

از این دو روایت می‌توان برداشت کرد که معنای مادر در واژه «والدین»، که خداوند در قرآن بارها به نیکی کردن نسبت به آنها سفارش کرده، مقدم بر پدر است، گرچه این روایت، خود شاهدی بر دلالت یادشده است؛ یعنی اگر بخواهیم مستندی قرآنی برای سفارش پیامبر ﷺ در دو روایت یادشده و تقدم مادر بر پدر در احسان فرزندان ذکر کنیم، همین آیاتی خواهد بود که برای سفارش به احسان به مادر و پدر از تعبیر «والدین» بهره گرفته است و نه فرضًا «ابوین». اصولاً در قرآن کریم هر جا سفارش به احسان نسبت به پدر و مادر شده، تعبیر «والدین» برای این سفارش به خدمت گرفته شده است نه «أبوين»، چنان‌که در دو آیه پیشین آمده بود. همچنین در آیات ذیل:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِ إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (بقره: ۸۳)؛

﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيمَانُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (اسراء: ۲۳)؛

﴿وَبَرَّا بِالْوَالِدَيْهِ﴾ (مریم: ۱۴ و ۳۲) که یحیی را نسبت به مادر و پدرش نیکوکار معرفی کرده است و

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِالْوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ (عنکبوت: ۸)؛

نیز آنجا که فرزند در صدد دعا کردن در حق پدر و مادر است، باز از آن دو، به «والدین» تعبیر کرده و جانب مادر مقدم داشته شده است:

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا...﴾ (نوح: ۲۸)

همچنین آنجا که سخن از وصیت کردن فرزند در حق پدر و مادر است، که خود نوعی احسان به مادر و پدر به شمار می‌رود، باز لفظ «والدین» ترجیح داده شده و مادر بر پدر مقدم داشته شده است:

۱. متن روایت این است: **الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحٍ بْنِ أَبِي حَمَادٍ جَيْعَانًا عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمَ بْنِ مُكْرَمَ عَنْ مَعْلَى بْنِ خَنْبَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَسَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ: أَبْرُزْ أَمَكَ أَبْرُزْ أَمَكَ، أَبْرُزْ أَبَاكَ أَبْرُزْ أَبَاكَ، وَبَدَأَ بِالْأُمِّ قَبْلَ الْأَمِّ.**

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبَيْنَ﴾ (بقره: ۱۸۰). روشن است که انتقال مال از طریق وصیت، که در این آیه به آن سفارش شده، غیر از تقسیم سهم الارث بوده و نوعی احسان به شمار می آید؛ لذا با تعبیر «والدین» به آن سفارش شده است، اما آنجا که سخن از قانون ارث به عنوان یک حق الهی و طبیعی به میان آمده و سهم الارث بیان شده، با استخدام واژه «أبوین»، جانب پدر بر مادر مقدم داشته شده است (نساء: ۱۱)؛ زیرا در مسائل مالی، پدر بر مادر تقدم دارد.

تقدیم مادر بر پدر در آیات قرآن، که در تعبیر تثنیه «والدین» در آیات فوق تجلی یافته و در احسان کردن فرزند به والدینش، مادر را برابر پدر مقدم داشته، مخاطب رابه جنبه های عاطفی موجود در مادر (در برابر جنبه های عقلانی پدر) توجه می دهد. به عبارت دیگر یکی از ویژگی های نهفته در لفظ «والد»، دلالت این واژه بر جنبه های عاطفی ارتباط میان فرزند از یک سو و پدر و مادر از سوی دیگر است؛ در مقابل واژه «اب» که بر جنبه های عقلانی و تربیتی و اعتقادی دلالت می کرد. به همین دلیل، در همه آیاتی که سخن از مهربانی، احسان، نیکوکاری، نیکی کردن، شکرگزاری و نیز دعا کردن در حق پدر و مادر سخن به میان آمده بدون استثنادر همه آنها چنان که گذشت. از تعبیر «والدین» به جای «أبوین» استفاده شده است (ر. ک: منجد، ۱۴۱۷ق، ص ۱۴۲-۱۴۳).

از اینجا، معنای «والدین» علاوه بر جنبه زایندگی مادر، سرشار از بار عاطفی موجود در شخصیت مادر است و براین اساس، تعبیر «والدین» در قرآن افزون بر ترجیح مقام مادر، مشتمل بر معنای عاطفی نیز شده است. ازین رو در مواردی که قرار است ارثی از جانب پدر و مادر به فرزند برسد، نظر به بار عاطفی موجود در این انتقال، از تعبیر «والدین» استفاده شده است. با اینکه در این آیات، پدر و مادر در یک سطح هستند و حتی ممکن است در ارث دهی، پدر مقدم بر مادر باشد. زیرا مال، اغلب از جانب پدر به فرزندان منتقل می شود، به دلیل اینکه عامل این انتقال مال از پدر و مادر به فرزند، جنبه عاطفی آن است، از تعبیر «والدین» استفاده شده است؛ برخلاف ارثی که از فرزند به پدر و مادر می رسد که در آن جا نقش عقلانی و تربیتی و غذادهی پدر و مادر است که حق ارث را برای آنان اثبات می کند. لذا در آیات بیانگر انتقال ارث از فرزند به پدر و مادر، از تعبیر «أبوین» استفاده شده و بدین وسیله پدر را در سهم الارث فرزند، بر مادر مقدم داشته است:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلِّنْسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ﴾ (نساء: ۷)

﴿وَلِكُلِّ جَعْلَنَا مَوَالِيٍ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ﴾ (نساء: ۳۳)

رابطه عاطفی محکم و عمیق میان پدر و مادر با فرزند، در آیه زیر نیز مشاهده می شود، آنجاکه خداوند از مؤمنان می خواهد در زندگی، از قسط و عدالت محافظت کنند و به حق شهادت دهنده و لو آنکه آن شهادت، بر ضرر خودشان یا والدین شان باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُوْنُوا قَوَّامِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءِ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوْ الْوَالِدَيْنِ﴾ (نساء: ۱۳۵). تعبیر «والدین» در آیه، که در مقام برپا داشتن و محافظت کردن از عدالت است، از عمق رابطه عاطفی میان فرزند و والدینش حکایت می کند؛ زیرا انسان به شدت در معرض آن است که به خاطر عاطفه موجود میان فرزند با پدر و مادرش، از شهادت دادن علیه آنها سرباز زند و عدالت را زیر پا نهاد.

### نتیجه‌گیری

از رهگذر تحقیقی که در این مقاله انجام گرفت، به دست آمد که در فرهنگ عرب و منابع لغت تا پایان قرن چهارم، کاربرد واژه «والد» و «والدہ» هردو به معنای مادر، غیرقابل انکار است با این تفاوت که در معنای «والد»، نسبت مادری - فرزندی و در «والدۃ»، معنای فعل زایندگی نهفته است. این تفاوت، که در فرهنگ عربی شواهد فراوانی در کلمات اختصاص یافته به زنان دارد، در کاربرد قرآنی این دو واژه نیز قابل تطبیق است و می توان بر اساس آن، واژه «والد» را در قرآن به معنای مادر تفسیر کرد. با این حال اگر مبتنی بر کاربرد واژه «والد» در برخی روایات صدر اسلامی، نتوان کاربرد واژه «والد» به معنای پدر را در دوره معاصر با نزول قرآن انکار کرد، باید جواز تفسیر «والد» در قرآن به هر دو معنای مادر و پدر را پذیرفت و خللی در تفسیر آیات مشتمل بر آن ایجاد نخواهد شد. همچنین واژه «والدین» نیز تثنیه «والد» به معنای مادر و «أب» به معنای پدر است و در بیشتر کاربردهای این واژه تثنیه، مادر مقدم بر پدر است. بر این اساس، در برخی آیاتی که این واژه به کار رفته، گرچه مادر و پدر، هم سطح در نظر گرفته شده و یا حتی پدر مقدم بر مادر است، اما ترجیح واژه «والدین» بر «ابوین»، با هدف توجه به بعد عاطفی موجود در کلمه «والدین» است.

## فهرست منابع

١. ابن دريد، محمد بن حسن؛ **جمهرة اللغة**؛ بيروت: دار العلم للملائين، ١٩٨٨ م.
٢. ابن سيده، على بن اسماعيل؛ **المحكم والمحيط الأعظم**؛ بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١ق.
٣. ابن عطيه، عبد الحق بن غالب؛ **المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز**؛ دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٢ق.
٤. ابن فارس، احمد بن فارس؛ **معجم مقاييس اللغة**، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ق.
٥. ازهري، محمد بن احمد؛ **تهذيب اللغة**؛ بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٢١ق.
٦. بلاغى سيد عبدالحجت؛ **حجۃ التفاسير وبلغ الإكسير**؛ قم: انتشارات حکمت، ١٣٨٦ش.
٧. بنت الشاطئ، عائشه؛ **التفسير البیانی**؛ دار المعارف، قاهره، بيتا.
٨. جوهرى، اسماعيل بن حماد؛ **الصحاح**؛ بيروت: دار العلم للملائين، ١٣٧٦ش.
٩. حميرى، نشوان سعيد؛ **شمس العلوم ودواء كلام العرب من الكلوم**؛ دمشق: دار الفكر، ١٤٢٥ق.
١٠. خسروانى، عليرضا؛ **تفسير خسروي**؛ تهران: انتشارات اسلاميه، ١٣٩٥ش.
١١. دهلوى، شاه ولی الله احمد بن ابراهيم؛ **ترجمه قرآن**؛ سراوان: كتاب فروشی نور، بيتا.
١٢. راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ **المفردات في غريب القرآن**؛ بيروت: دارالعلم - الدار الشامية، ١٤١٢ق.
١٣. زبيدي، مرتضى محمد بن محمد؛ **قاج العروس**؛ بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ق.
١٤. زمخشري، محمود بن عمر؛ **مقدمة الأدب**؛ تهران: موسسه مطالعات اسلامي دانشگاه تهران، ١٣٨٦ش.
١٥. شريف رضى، محمد بن حسين؛ **نهج البلاغه**؛ تصحيح: صبحى صالح، قم: هجرت، ١٤١٤ق.
١٦. صاحب، اسماعيل بن عباد، **المحيط في اللغة**، بيروت: عالم الكتب، ١٤١٤ق.
١٧. صلواتى، محمود؛ **ترجمه قرآن**؛ تهران: مبارک، ١٣٨٧ش.
١٨. طبرسى، فضل بن حسن؛ **مجمع البيان في تفسير القرآن**؛ تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
١٩. طبرى، محمد بن جرير؛ **جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير الطبرى)**؛ بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ق.

٢٠. عروسى حويزى، عبد على بن جمعه؛ **تفسير نور الثقلين**؛ قم: انتشارات اسماعيليان، ١٤١٥ق.
٢١. فخرالدين رازى، ابوعبد الله محمد بن عمر؛ **مفاتيح الغيب**؛ بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٥ق.
٢٢. فراهيدى، خليل بن احمد؛ **كتاب العين**؛ قم: نشر هجرت، ١٤٠٩ق.
٢٣. فيروزآبادى، محمد بن يعقوب؛ **القاموس المحيط**؛ بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٢٤. فيومى، احمد بن محمد؛ **المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعى**؛ قم: موسسه دار الهجرة، ١٤١٤ق.
٢٥. ماوردى، على بن محمد؛ **النكت والعيون تفسير الماوردى**؛ بيروت: دار الكتب العلمية، بيتا.
٢٦. مدنى، على خان بن احمد؛ **الطراز الأول**؛ مشهد: موسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ١٣٨٤ش.
٢٧. المنجد، محمد نور الدين؛ **الترادف في القرآن الكريم بين النظرية والتطبيق**؛ بيروت: دار الفكر، ١٤١٧ق.
٢٨. موسى، حسين يوسف؛ **الإفصاح في فقه اللغة**؛ قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤١٠ق.
٢٩. ميدى، احمد بن محمد؛ **كشف الاسرار و عدة الابراز**؛ تهران: امير كبير، ١٣٧١ش.
٣٠. ناشناس؛ **ترجمه قرآن (دھم هجري)**؛ تهران: بی نا، ١٤١٥ق.